

"دادرسی" در نظام فقه‌ای

هدایت متین دفتری

«چون دفاع از نظر اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی، امر مشروعی است، متهم یا شاکی می‌تواند در دادگاه از وکیل استفاده کند. البته وکیلی که مدافع اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی باشد ... لا اقل به الحادی و محارب بودن گروهک‌ها، اعتقاد داشته و از درجه‌ی جرایم آنها بخواهد دفاع کند و تقاضای تخفیف در مجازات آنها کند. نه این که بخواهد افراد تروریست، دست‌نشانده، محارب و مفسد را بیگناه اعلام کرده و خواستار بازگشت آنها به جامعه بشود که باز این افراد جنایت‌های سابق خود را تکرار کنند.»^۱

مقدمه

تحولات فکری و فلسفی قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی و طرح مبحث حقوق طبیعی در عصر روشنگری، به پیدایش اصول امیدبخشی انجامید که برای اولین بار به طور مدون و تحت عنوان "اعلامیه‌ی حقوق بشر و حقوق شهروندان" در سال ۱۷۸۹ به عنوان دستاورد بزرگ انقلاب کبیر فرانسه، منتشر شد. از آثار مهم این سند جهانشمول، پیدایش حقوق شکلی و تشریفات و آیین دادرسی است. آیین و تشریفات که بتواند دادرسی عادلانه را در برابر انواع

۱- ربانی املشی، دادستان کل کشور، روزنامه‌ی "اطلاعات"، ۱۸ اسفند ۱۳۶۰

خود کامگی و روش‌های تحقیرآمیز، غیرانسانی و ظالمانه‌ی رسیدگی کیفری، تضمین کرده و حقوق متهمان و مجرمان را تأمین کند.

بر همین اساس و متأثر از ترقیات حقوق انسانی در قرن نوزدهم، در انقلاب مشروطیت نیز به یک سیاست جزایی غیرمذهبی، جهت داده شده. حاصل این سیاست، تدوین و استقرار اصول محاکمات جزایی و کیفر عمومی است که از جمله، تحت عنوان "قانون آیین دادرسی کیفری" و "قانون مجازات عمومی" در دادگستری ایران به اجرا درآمد. شش سال پس از انقلاب مشروطیت، در سال ۱۳۳۰ هجری قمری، زنده‌یاد حسن پیرنیا (مشیرالدوله) در مقام وزارت عدلیه (دادگستری) هیأتی را مأمور تهیه‌ی قانون مجازات عمومی و قانون اصول محاکمات جزایی کرد و علی‌رغم مخالفت و کارشکنی‌های آخوندها، این کار با موفقیت به سرانجام رسید. و صرف‌نظر از کم و کاستی‌های قابل انتظار یا غیرقابل انتظار آن، بالاخره، سنگ بنای یک سیاست جزایی منطبق با تمدن معاصر گذاشته شد؛ دادرسی کیفری از چنگال حکام نواحی و متشرعان و داروغگان خارج شد و در محدوده‌ی اصولی قرار گرفت که با رعایت تشریفات و آیین دادرسی جدید بتواند حافظ حیثیات و شئون انسانی متهمان شده و حق دفاع را برای افراد در مقابل اتهام و تعقیب جزایی تأمین کند.

از پایه‌های اصلی دادرسی عادلانه، وجود مراجع متنوع و مستقل از یکدیگر، رعایت تشریفات دادرسی و مهلت‌های لازم به منظور تأمین و تضمین حق دفاع متهمان و دسترسی آنان به مشاوران حقوقی و کانون وکلای مستقل است. مراجع مورد بحث به طور خلاصه عبارتند از:

- ۱- دادستان، که مرجع تظلمات عمومی، قبول شکایت‌های کیفری، رسیدگی به اعلام جرم افراد و اشخاص حقوقی و به طور کلی حفظ نظم حقوق عمومی و منافع جامعه در برابر متجاوزان به حقوق دیگران و مرتکبان جرایم است. در صورت دریافت اعلام جرم یا هرگونه شکایت و یا گزارش پلیس و ضابط دادگستری علیه اشخاص، دادستان پس از رسیدگی اولیه و یافتن قناعت بر ضرورت تحقیق، آن را نزد بازپرس می‌فرستد. ۲- بازپرس یا قاضی تحقیق که مرجعی است مستقل و بنابر تقاضای دادستان به اعلام جرم علیه اشخاص رسیدگی می‌کند. با توجه به اصل برائت که اثبات جرم را بر عهده‌ی مدعی (دادستان) قرار داده است، بازپرس در صورت یافتن دلیل کافی بر اثبات جرم، مبادرت به صدور قرار مجرمیت می‌کند و تنها بر اساس چنین قرار است که دادستان می‌تواند مبادرت به صدور کیفرخواست کند؛ در غیر این صورت از متهم رفع تعرض می‌شود. بازپرس در جریان رسیدگی و تحقیق، ملزم به پذیرش

وکیل مدافع متهم، قبول لایحه و استماع نظرات متهم و وکیل اوست. مرجع رسیدگی به هرگونه اختلاف بین دادستان و بازپرس، دادگاهی مستقل است. ۳- دادگاه جنایی یا جناحه، که بر حسب نوع جرم و اهمیت آن، مرجع رسیدگی به کیفرخواست دادستان است. دادگاه با حضور دادستان یا نماینده‌ی او (دادیار) و متهم و وکیل مدافعش، با رعایت تشریفات قانونی و حقوق متهم از جمله فرصت کافی برای اعتراض به کیفرخواست، تعیین وکیل، مطالعه پرونده، تهیه دلایل و اسناد برای دفاع از خود و در صورت بازداشت متهم، امکان و فرصت کافی برای ملاقات با وکیل و صحبت با او، به طور علنی تشکیل می‌شود. ۴- کانون وکلای مستقل که تضمین کننده استقلال وکلا و نظم حرفه‌ی وکالت است، به حقوقدانان آگاه به قانون و اصول اساسی حقوق، جواز وکالت می‌دهد.

در سال ۱۳۵۷، با پیدایش جمهوری اسلامی و حاکم شدن خمینی بر مقدرات ملت ایران و چیرگی و مشروعیت حاکمیت مذهبی بر کشور، قرار بر این شد که آثار بیش از هفتاد سال سیر تحول قانونگذاری مبتنی بر جدایی دین از قضاوت زدوده شود. قانون اساسی جدیدی مبتنی بر ولایت فقیه در اواسط سال ۱۳۵۸، در همین سو به تصویب رسید.

اولین اقدام حاکمیت نوپا در سال ۱۳۵۷، تعیین حکام شرع بود. حکام شرع در بسیاری از نقاط کشور، بر خلاف قوانین جاری و هنوز برقرار کشور که رعایت آنها تا تشکیل "مجلس موسسان" در فرمان نخست وزیری خمینی به بازرگان تضمین شده بود، به جان مردم افتادند. در همان هفته‌ی اول یکی در رفسنجان مبادرت به صدور و اجرای حکم قصاص کرد و در همان جا حکم بر بردن انگشتان دست کسی داد که متهم به سرقت شده بود. در همین خلال و پس از تشکیل دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب اسلامی، حکام شرع، به استناد فتاوی خمینی و سایر متشرعان و کتاب تحریرالوسیله، و تحت عناوین نامأنوس و ناشناخته در جامعه‌ی سال ۱۳۵۷، مانند "محاربه با خدا" و "مفسد فی الارض"، بدون رعایت هیچ یک از حقوق، افراد متهم، به کشتار فجیع و ابستگان رژیم سلطنتی پرداختند و بدین سان، با ایجاد رعب و وحشت و در غیاب هرگونه اعتراض رسا، زمینه‌ی استقرار حکومت فقهاتی را فراهم کردند. بند دوم از اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی، منبع قانون را نه در عقل، که در "وحی الهی" و نقش بنیادی آن در بیان قوانین می‌داند. بند پنجم همین اصل، مقام ولایت فقیه و "امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی" را تعریف می‌کند. بند الف از بند ششم همین اصل، آزادی انسان را "توأم با مسئولیت او در برابر

خدا"، از جمله و موکداً با "اجتهاد مستمر فقها ... بر اساس کتاب و سنتِ معصومین ...". ممکن می‌بیند و طریق اجرای این "اجتهاد" را در اصل چهارم قانون مذکور باز می‌نماید: «کلیه‌ی قوانین و مقررات مدنی، جزایی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر طلاق یا عموم همه‌ی اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده‌ی فقها و شورای نگهبان است.» بالاخره این مجموعه توأم با اصل ۱۶۷، یعنی تعیین حکم هر دعوی «... با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر ...»، اساس حکومت فقه‌ای و سیاست قضایی و جزایی کنونی را تشکیل می‌دهد.

قانون مجازات اسلامی

با ترجمه تحریرالوسیله خمینی از عربی به فارسی و انتشار آن در سال ۱۳۶۰ (تحت نظر محمد بهشتی که ریاست دیوان عالی کشور و شورای عالی قضایی را به عهده داشت)، مقررات قصاص، حدود و دیات، جانشین قانون مجازات عمومی ره‌آورد مشروطیت ایران گردید.^۲ مخالفت با این حرکت قهقرایی، از سوی خمینی به منزله ارتداد و مهدورالدم شدن مخالف اعلام شد.

در پایان سال ۱۳۶۰ خمینی، تمام قوانین مغایر با فقه و منابع مورد اشاره در اصل دوم قانون اساسی را، ملغی‌الاثرب دانست. ربانی املشی، دادستان وقت کل کشور در تأیید حکم خمینی خطاب به قضات اعلام کرد:

«قاضی اگر دید حکمی را که می‌خواهد عمل بکند، برخلاف موازین اسلام است، از نظر قانون اسلامی هم مشروع نیست و قاضی نمی‌تواند عمل کند. باید به مراجع فقهی مراجعه کند و حکم قضیه را از منابع فقهی استنباط کرده و طبق آن حکم عمل کند. نه طبق قانونی که برخلاف اسلام است.»^۳

احمد جنتی، عضو فقهای شورای نگهبان نیز در پایان سمینار ولایت فقیه در کرمان در همان روز گفت:

۲- پانویس ر.ک. به مذاکرات مجلس شورای اسلامی، دوره پنجم، اجلاسیه اول، ۱۲ اسفند ۱۳۷۵ درباره‌ی "تمدید اعتبار" قانون مجازات اسلامی به مدت ۱۰ سال.

۳- "اطلاعات"، ۱۸ اسفند ۱۳۶۰.

«رهبر وظیفه دارد در مرحله اول انسانها را ارشاد کند و مرحله دوم حفظ و حراست و پاسداری از دین از دستبردهای افراد ناآگاه یا مغرض و تصرف در دین و احکام آن است. رهبر باید کوشش کند تا از نفوذ چنین افرادی جلوگیری به عمل آید و اگر مصرانه کوشش نکند، دین آلت دست قرار می گیرد ... بنابراین ولی فقیه، همان مسئولیت ها و وظایف ولی معصوم را به عهده دارد، هم از نظر شناخت و هم از نظر اجرا و عمل و اداره امور.»

تجاوز به حق دفاع و پایان استقلال کانون و کلا

در همین سال مقر کانون و کلائی دادگستری ایران اشغال شد و تحت سلطه عمال رژیم قرار گرفت. زنده یاد عبدالحمید اردلان رئیس کانون، زنده یاد دکتر محمد تقی دامغانی و آقای جهانگیر امیرحسینی، اعضای هیأت مدیره و خانم بتول کیهانی دبیر کانون را که در محل بودند، بازداشت کردند و چندین سال (حدود هشت سال) به زندان افکندند. هیأت مدیره ی منتخب را منحل کرده و اعضای دیگر را با تعقیب و ایداء و تهدید به مرگ، به تبعید راندند. احکام "دادگاه انقلاب اسلامی" برای ممنوع الوکاله کردن گروه گروه از وکلای دادگستری، از اسناد گویای قضایی در خودسری لجام گسیخته و بی ضابطه ی نظام قضایی کنونی است. حکم اخراج نخستین گروه از این حرفه در یکی از روزهای سال ۱۳۶۳ به صورت اطلاعیه ی دادگاه در جراید کشور منتشر و بلافاصله به مرحله ی اجرا گذاشته شد. متن کامل این حکم، چند سطریش نیست که عیناً نقل می شود:

«بسمه تعالی- دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به ریاست حضرت آیت الله محمدی گیلانی در تاریخ ۶۲/۳/۲۸ (۱۸ ژوئن ۸۳) به منظور رسیدگی به درخواست مورخ ۶۲/۲/۲۸ دادسرای انقلاب اسلامی مرکز در مورد لغو پروانه ی وکالت عده ای از متهمین وکلای دادگستری تشکیل شده و به شرح آتی مبادرت به اتخاذ تصمیم نمود:

بسم الله الرحمن الرحيم- با عنایت به ادله و شواهد موجود در باب توجه به اتهامات عدیده ی وکلای دادگستری مندرج در دادخواست تقدیمی دادسرا و لزوم طرد عناصر ناصالح از جامعه ی وکالت دادگستری و نظر به این که عده ای از صاحبان این حرفه، منجمله محکوم علیهم این حکم نه تنها فاقد صفت امانت

بوده، بلکه در جهت ضدیت با اسلام و مسلمین در خارج یا داخل مملکت، عمل می‌نمایند. بسیاری از دسایس و طرح‌های شرقی یا غربی قبل و بعد از انقلاب در کانون وکلای دادگستری و از ناحیه‌ی این قبیل اشخاص علیه آرمانهای امت مظلوم و حزب الله به کار برده شده است، لذا اجازه‌ی ادامه‌ی استفاده از جواز وکالت دادگستری به ایشان که بر طبق نظام موجود اختصاص به افراد صدیق و خوشنام و امین دارد، برخلاف مصالح مملکت اسلامی و مغایر با روح قوانین حاکم بر این حرفه می‌باشد. بنابراین تقاضای دادرسی وارد به نظر رسیده پروانه‌ی وکالت مزبور باطل، و مقرر می‌گردد سرپرست کانون وکلای دادگستری [گماشته‌ی رژیم از اعضای "حقوقدان" شورای نگهبان]، بلافاصله بطلان پروانه وکالت افراد مذکور را اعلام نموده و نیز اشتغال ایشان در کلیه‌ی نهادهای جمهوری اسلامی ممنوع می‌باشد.»

ذیل این حکم، اسامی ۵۷ نفر از وکلای دادگستری اعلام شده است. متن آن نشان می‌دهد که در یک روز "دادسرای" انقلاب اسلامی "ادعانامه" صادر کرده و در همان روز "دادگاه" تشکیل جلسه داده و بدون احضار متهمان یا ابلاغ قبلی به آنان همگی را غیاباً "محاکمه" و بر مبنای اتهامات واحد، محکوم کرده است. به علاوه حکم اخراج بیش از بیست تن دیگر، صریحاً به علت اعتقادات مذهبی (بهائیت) صادر شده و احکام گروه‌های متعدد دیگر نیز به همین گونه پیاپی صادر شد تا کانون وکلای دادگستری را با نفی استقلال آن، کارگذار حکومت ملایان کند. به این ترتیب فاتحه‌ی ناظم مستقل حق دفاع خوانده شد و در ده‌ها هزار مورد اعدام‌های سیاسی و برخی جرایم دیگر که در ایران صورت گرفته است، حتی یک مورد هم محاکمه با حضور وکیل انجام نشده است.

دادرسی بدون دادستان، بازپرس و وکیل

نقش دادستان، بازپرس، وکیل مدافع و قضات حقوقدان و با صلاحیت، زیر نظر قضات شرع تازه وارد، به مسائل خارج از حیطه‌ی اختیارات و تصرفات محاکم انقلاب اسلامی (مرکب از یک آخوند و یک بازجو) محدود شد. حکام شرع - طلاب و آخوندها - اکنون دیگر تمام دادگستری را به جولانگاه عمامه و عبا تبدیل کردند. نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان!

آقای عباس امیرانتظام که خود از قربانیان این تغییرات و تحولات است و از همان هنگام در زندان اوین بسر می برده، در این باره می گوید:

«قوه ی قضایه در کشور ما به همه چیز شباهت دارد بجز قوه قضایه که در دنیای خارج یا در سالیان قبل از سال ۵۷ لااقل در کشور ما وجود داشته. به این معنا که بازپرس دادستان هم هست و قاضی هم هست. یعنی آنچه که از نظر سیاست کلی قاضی فکر می کند برای تداوم فضای اختناق در کشور بایستی اجرا بکند و آن خفه کردن صدای مظلومانی است که به دفاع از حقوق خودشان می پردازند، همین شخص هم بازپرس است، هم دادستان که تقاضای اشد مجازات می کند و هم در صندلی قضا نشسته و قضاوت می کند و حکم مرگ و حبس ابد صادر می کند ... در اکثر این دادگاه ها آقایون فقط اسم متهم را می پرسند و بعد از شنیدن نام متهم، حکم اعدامش را صادر می کنند»^۴

قاضی خود هم مدعی ست، هم بازپرس و هم صادر کننده حکم

در سال ۱۳۷۳ با تصویب "قانون دادگاه های عمومی و انقلاب" و تشکیل دادگاه های عمومی به سبک دوران خلافت عباسی، آن چه که از دوره ی نظام قضایی سابق ایران در مسائل جدا از صلاحیت های محاکم شرع و محاکم انقلاب اسلامی مانده بود، به کلی جارو شد. دادستان، بازپرس، و بازمانده ی دادگاه های حقوقی سابق، رسماً از قوه ی قضایه حذف شدند، به همان گونه که مرحله ی رسیدگی پژوهشی (استیناف) و سپس فرجامی! از زوایای مختلف در مواد ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ و در تبصره ی ذیل ماده ی ۱۲ و دو تبصره ی ذیل ماده ی ۱۴، وظایف و اختیارات دادستان و بازپرس، کاری که در عمل قبلاً نیز در "دادگاه های انقلاب اسلامی" انجام می گرفت، رسماً به قاضی در "دادگاه های عمومی و انقلاب" تفویض شده است. در چنین شرایطی که قاضی خود هم مدعی است، و هم بازپرس و هم صادر کننده ی حکم، و کلای مدافع نیز نقش دیگری جز ناظر نگران و بی اثر، پیدا نمی کنند. با این قانون که مسئله ی غیررسمی تجمیع مشاغل ثلاثه را از پشت درهای بسته ی "دادگاه" های انقلاب اسلامی، به محیط نسبتاً باز دادگاه های عمومی رسانده است، کسانی

۴- مصاحبه با رادیو فرانسه، نقل از "آزادی"، شماره ی ۱۳، بهار ۱۳۷۷، ص ۱۳۱

که در برابر نقض فاحش حقوق بشر در خواب خرگوشی به سر می‌بردند را هم اکنون به اعتراض وا داشته است:

«چه کسی از شما شکایت کرده بود؛ همین سؤال را من از رئیس دادگاه، آقای مرتضوی کردم... ایشان گفتند حالا فکر بکنید من خودم مدعی هستم! دادگاه شما در همین جلسه تشکیل شد؟ خیر، همانطور که اطلاع دارید، بر اساس قوانین و شیوه دادرسی ما دیگر بازپرس و دادستانی نداریم. رئیس دادگاه و چند عضو دیگر دادگاه هم کار بازپرسی و دادستان را انجام می‌دهند و هم کار قضاوت و صدور رای را. آن جلسه هم جلسه بازپرسی و تفهیم اتهام بود... دوماً اینکه در دادگاه‌های عام ما، نقش قاضی و بازپرس و دادستان را یک نفر ایفا می‌کند. نقطه‌ی ضعف اساسی در سیستم قضایی کشور است. در جریان همین دادگاه، رئیس دادگاه به دفعات صحبت‌های خانم عبادی (وکیل مدافع) را قطع کردند، به حدی که خانم عبادی به ناچار از ایشان پرسید که شما مدعی هستید یا قاضی؟ رئیس دادگاه هم پاسخ دادند: "مدعی" که خانم عبادی گفتند نمی‌شود که شما هم مدعی باشید و هم قاضی. ما باید دفاع بکنیم و شما باید بعد از شنیدن صحبت‌های ما قضاوت بکنید.»^۵

ناگفته نماند که برطبق تبصره یک، ذیل ماده‌ی ۱۴ و ماده‌ی ۱۵ قانون مذکور، شغلی به نام "قاضی تحقیق" - که نام دیگر بازپرس است - ایجاد شده که به عنوان کارمند "دادگاه"، زیر نظر "حاکم دادگاه" انجام وظیفه می‌کند. و این اسمی است بی‌مسما برای کسی که اجازه‌ی اظهار نظر قضایی و انشاء رای و صدور قرار ندارد.

در این قانون، رسیدگی پژوهشی یا فرجامی امکان‌پذیر نیست و کماکان، بر طبق ماده ۱۸، آرای صادره، فقط در سه مورد برای تجدید نظر نقض می‌شود: ۱- قاضی صادر کننده رای متوجه اشتباه رأی خود شود، ۲- قاضی دیگری پی به اشتباه رای صادره برد؛ به نحوی که اگر به قاضی صادر کننده رای تذکر دهد، متنبه گردد، ۳- ثابت شود، قاضی صادر کننده رای، صلاحیت رسیدگی و انشاء رأی نداشته است.

قبلاً قرار بر این بود که دادگاه واحدی به نام دادگاه "عام" تشکیل شود و وظایف

۵- از مصاحبه با آقای دکتر حبیب‌الله پیمان، "پیام امروز"، شماره ۲۲، تهران، ویژه نوروز ۷۷.

"دادگاه" های انقلاب را نیز برعهده گیرد. چنین نشد، زیرا سرجنابانان حکومت بعداً متوجه شدند که با حذف عنوان و تخصص و حل شدن آن در "دادگاه های عام" رژیم از نهادی که علت پیدایش سرکوبگری و ایجاد رعب و وحشت بوده، محروم می شود. به همین دلیل ماده ی ۵ قانون مورد بحث، رسیدگی به "جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و محاربه یا افساد فی الارض"؛ "توهین به مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی و مقام رهبری"؛ "توطئه علیه جمهوری اسلامی..."؛ "جاسوسی به نفع اجانب"؛ "جرایم مربوط به قاچاق مواد مخدر"؛ ضبط و تصرف اموال مردم تحت عنوان "ثروتهای ناشی از ربا، قمار، سوءاستفاده و ..." را به شرحی که در اصل ۴۹ قانون اساسی رژیم تجویز شده، در صلاحیت "دادگاه" های انقلاب دانسته که عمدتاً برای سرکوبی دگراندیشان و مخالفان - زندانیان سیاسی - مورد سوءاستفاده قرار می گیرد.

"دادگاه ویژه ی روحانیت"

"دادگاه" اختصاصی سرکوبگر دیگری که کمتر در باره اش صحبت می شود، "دادگاه ویژه ی روحانیت" است که به دستور خمینی و بدون مجوز قانونی، در روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۶، به ریاست علی رازینی و دادستانی علی فلاحیان تشکیل شد. پس از مرگ خمینی، "قانون" تشکیل این دادگاه بدون طی تشریفات قانونگذاری در مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۶۹، در ۴۷ ماده و ۱۲ تبصره به تصویب خامنه ای رسید و پس از ابلاغ به دادستان وقت دادگاه، محمد ریشه ری، به عنوان قانونی لازم الاتباع در شماره ی ۱۳۲۸۰ روزنامه ی رسمی به تاریخ ۱۳۶۹/۷/۱۵، آگهی شد. به موجب ماده ی اول "قانون"، "دادگاه ویژه ی روحانیت تحت نظارت عالی مقام معظم رهبری"، انجام وظیفه می کند؛ احکام اعدام بیشمار در این دادگاه صادر و به اجراء درآمده؛ صلاحیت و حدود اختیارات "دادگاه" نامحدود است؛ علاوه بر رسیدگی به مسائل و جرایم روحانیون، صلاحیت آن به استناد بند (د) از ماده ی ۱۳ قانون مصوب ولایت فقیه، به "کلیه اموری که از سوی مقام معظم رهبری" ارجاع می شود، تعمیم پیدا می کند و از این طریق پای هرکس را، به هر دلیل و بهانه ای، می توانند به این دادگاه مخوف قرون وسطایی بکشانند.

"دادگاه های انقلاب اسلامی"، بنابر آیین نامه اولیه خود که در سال ۱۳۵۸، زمان وزارت دادگستری زنده یاد دکتر اسدالله مبشری و به کوشش نافرجام ایشان به منظور کنترل و مهار

این پدیده‌ی ناهنجار به تصویب رسید، مکلف به انجام محاکمه با حضور وکیل و رعایت حق دفاع متهم بوده‌اند. به علاوه به موجب رأی شماره ۱۵ مورخ ۱۳۶۳/۶/۲۸ وحدت رویه‌ی قضایی هیأت عمومی دیوان کشور، مداخله‌ی وکیل تسخیری «در صورتی که متهم شخصاً وکیل تعیین نکرده باشد» در دادگاههای کیفری و در مواردی که مجازات اصلی جرم، اعدام یا حبس دائم باشد، بر طبق قانون الزامی است. به عبارت دیگر، باید نتیجه گرفت که هرگونه مجازاتی که، بدون رعایت حق دفاع و حضور وکیل اعم از تعیینی یا تسخیری در دادگاههای کیفری، از جمله، "دادگاه انقلاب اسلامی"، تعیین شود، بر طبق مقررات و قوانین جاری در جمهوری اسلامی، فاقد اعتبار قانونی است و در صورتی که حکم اعدام باشد و اجرا شود، اجرای آن به منزله‌ی قتل عمد است و حاکم شرع صادرکننده‌ی حکم، قاتل محسوب می‌شود. در طول عمر رژیم جمهوری اسلامی، دلایل و شواهد آشکار، به ویژه شهادت زندانیان سیاسی‌رهای یافته و خاطرات آنان، نشان داده است که حکام دادگاههای انقلاب اسلامی حاضر به رعایت هیچیک از اصول دادرسی عادلانه نبوده‌اند؛ با صدور و اجرای دهها هزار حکم اعدام، قاتل محسوب می‌شوند، مرتکب قتل و جنایت علیه بشریت شده‌اند، و به موجب پیمان بین‌المللی رفع شکنجه و مجازات‌ها یا رفتارهای غیرانسانی، ظالمانه و تحقیرآمیز، در تمام کشورهای متعهد این پیمان، قابل تعقیب‌اند.

نقض اصل قانونی بودن جرائم

مجازات دو مقوله "مفسد فی الارض" و "محاربه با خدا" که در قانون مجازات اسلامی (باب هفتم از کتاب دوم، مقررات حدود) جرم شناخته شده، از مصادیق مجازاتهای تحقیرآمیز، غیرانسانی و ظالمانه است. طبق ماده ۱۹۰ «حد محاربه و افساد فی الارض یکی از چهار چیز است: ۱- قتل ۲- آویختن به دار [مصلوب کردن به طوری که نحوه‌ی بستن موجب مرگ نشود و اگر بعد از سه روز زنده بماند او را نکشند (ماده ۱۹۵)] ۳- اول قطع دست راست و سپس پای چپ ۴- نفی بلد [تحت مراقبت باشد و با دیگران معاشرت و مراوده نکند. (ماده ۱۹۳)] مدت این نوع زندان یا تبعید به هر حال کمتر از یکسال نیست، اگر چه بعد از دستگیری توبه نماید و در صورتی که توبه نکند، هم چنان در تبعید باقی خواهد ماند (ماده ۱۹۴)».

"محاربه" در مواد ۱۸۳ تا ۱۸۸ تعریف شده، از جمله و جالب توجه، ماده ۱۸۶ و تبصره

ذیل آن است که می‌گوید:

«ماده ۱۸۶- هر گروه یا جمعیت متشکل که در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کند مادام که مرکزیت آن باقی است، تمام اعضا و هواداران آن، که موضع آن گروه یا جمعیت یا سازمان را می دانند و به نحوی در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش موثر دارند، محاربند اگر چه در شاخه ی نظامی شرکت نداشته باشند.

تبصره - جبهه متحدی که از گروه ها و اشخاص مختلف تشکیل شود، در حکم یک واحد است.»

مقوله "مفسد فی الارض" جز در موارد ۱۸۷ و ۱۸۸ به عنوان مترادف "محارب"، از تعریف مشخصی، برخوردار نیست و در حالی که در عمل قضات شرع، به زعم خود و به انواع عناوین ناگفته در قانون، متهمان را "مفسد فی الارض" دانسته و محکوم کرده اند؛ امری که ناقض پایه ای ترین اصل رسیدگی کیفری است. یعنی این اصل که هیچ عملی جرم نیست مگر آن که قبلاً در قانون تعریف شده باشد. اما، همان طور که تاکید شد، رسم و رویه چنین است که "دادگاه" های انقلاب اسلامی، هر عملی را با عنایت به فتاوی فقها، خارج از قانون، به این جرم منتسب کنند؛ بدون آن که متهم سیه روز که با چشم بند محاکمه می شود، بداند که عمل خلاف قانون او چه بوده است:

«... گوشه ی چشم بند را بالا زدم، دادگاه اتاق نسبتاً کوچکی بود. تنها یک آخوند (حاکم شرع) پشت میز تحریری نشسته بود... میخواستم چشم بندم را کامل بردارم، حاکم شرع با فریاد گفت که باید باچشم بند در دادگاه حاضر باشم... اولین سؤال این بود: آیا میخواهی در دادگاه با صداقت برخورد کنی یا نه؟ بعد سؤالات دیگری کرد. برای محاکمه کیفرخواستی تهیه نشده بود، سؤال و جوابها شکل بازجویی داشت. او میگفت که در نتیجه دروغ گفتن من، همسرم فرار کرده و این خود جرمی سنگین است... یک هفته بعد، از دفتر مرکزی مرا صدا زدند. پاسداری ورقه ای به من داد. او گفت پایین ورقه بنویس رویت شد و امضاء کن! ورقه را خواندم. به ده سال حبس محکوم شده بودم. پاسدار مربوطه توضیح داد که حکم قطعی نیست و علی الحساب است. ممکن است باز محاکمه شوم. برایم تفاوتی نداشت. میدانستم که هیچ حساب و کتابی در کار نیست و در این جهنم حکم قطعی و علی الحساب فرقی ندارد. زیر آن نوشتم من به این حکم اعتراض

دارم و امضاء کردم.»^۶

چه بسا همان طور که می بینیم، پس از صدور حکم هم قربانیان این "عدالت" بدون آنکه به دلیل محکومیت خود - نوع جرم و تعریف آن - پی ببرند، اعدام یا زندانی یا مصلوب شده و آویخته بر چنگک قصابی دژخیمان، جان خود را از دست بدهند!

از مصادیق دیگر نقض اصل قانونی بودن مجازات به شرح فوق، اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی است. گفتیم که به موجب اصل ۱۶۷، قاضی می تواند «با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید.» بر حسب قاعده چنین اجازه ای که رسیدگی در امور کیفری را مورد استثنا قرار نداده، نمی تواند تنها شامل دعاوی مدنی (حقوقی) شود:

«قضات مکلف هستند هر موضوعی را در قوانین مصوب، جستجو و پیدا کنند. اگر قاضی حکم قضیه را در قانون پیدا نکرد، قانون نداشت، قاضی را مکلف کرده که برود و از فتاوی علما حکم قضیه را استنباط کند. بنابراین، ما نسبت به قوانینی از قبیل حدود و قصاص و دیات که از بدیهیات و خیلی روشن است و قابل بحث هم نیست، اگر احیاناً قانون نداشته باشیم، قاضی می تواند حکم قضیه را از کتاب فقهی استنباط بکند...»^۷

باتوجه به این که تمام قوانین، اعم از شکلی و تشریفاتی (آیین دادرسی) و محتوایی (موجد حق و تعیین کننده ی جرم و مجازات) از پیش باید برای اطلاع عموم در روزنامه ی رسمی منتشر شود، مفاد اصل ۱۶۷ را هگشای صدور احکام جزایی به استناد تحریرالوسیله و انواع نوشته های دیگر و فتاوی ارتجاعی خشک مغزان عالم فقه‌ای می شود که تحقیق به موقع درباره ی آن می تواند بخش دیگری از فجایع رژیم مذهبی را روشن کند.

در قرن بیستم، تنها مورد اساسی تجاوز و بی اعتنایی به اصل قانونی بودن مجازات، تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، در آلمان هیتلری دیده شده است. پدرم که در ضمن استاد و راهنمای من در حقوق بود، می فرمود که قبل از جنگ جهانی دوم، در کنفرانس حقوق کیفری و سیاست جزایی برلین، حقوقدانان نازی ضمن توصیف سیاست جزایی آلمان، می گفتند که

۶- ف. آزاد، یادهای زندان، پاریس، تابستان ۱۳۷۶، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۷- اسماعیل شوشتری، وزیر دادگستری رژیم، مذاکرات مجلس شورای اسلامی، ۱۳ اسفند ۱۳۷۵، ص ۳۵-۳۶.

اصل «هیچ عملی جرم نیست مگر آنکه قبلاً قانون آن را تعریف کرده باشد» را در آلمان تغییر داده اند. در نتیجه در آلمان تحت سلطه نازی ها، می گفتند که «هیچ عملی جرم نیست مگر آنکه قاضی در دادگاه تعیین کند،» و آن را جانشین اصل «هیچ عملی جرم نیست مگر آنکه قانون قبلاً آن را تعریف کرده باشد»، می کردند. همین منطق نازی ها، در ماده ۲ قانون مجازات اسلامی با تردستی و طراری به کار گرفته شده است. گفته اند که: «هر فعل یا ترک فعل که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد، جرم محسوب می شود.» معنای اضافی اش این است که جرایم دیگری هم علاوه بر آن چه در قانون تعیین شده، می تواند وجود داشته باشد. به علاوه مواد ۱۸۳ الی ۱۸۸ همین قانون که راجع به جرایم "محاربه" و "افساد" است، تعریفی محدود و مشخص از جرم نمی دهند. در عمل و در اکثر موارد، استنباط و تفسیر "قاضی" و "بازجو" از چند و چون زندگی قربانیان است که جرم را تعیین می کند و نه تعاریف مشخص قانونی. در این زمینه یک نمونه از شهادت های اخیر که مشاهده یا استماع شده، شهادت م. رها در حقیقت ساده است. او که خود قربانی این گونه احکام و دادرسی های بی دادستان و بازپرس و وکیل مدافع بوده، می نویسد:

«با شنیدن هر کیفرخواست، حالم دگرگون می شد. در همه چیز به شدت اغراق شده بود. در مورد پاره ای هم اصلاً از من سؤال نشده بود. نیمی از کیفرخواست ها هم مربوط به گزارش زندگی در زندان بود. زندگی کنونی، اعتصاب غذا، رابطه زندان با بیرون ... اصلاً تصورش را نمی کردم. در پایان کیفرخواست ها، بخش هایی از نظر بازجو خوانده شد که همچون دادستان، تقاضای اشد مجازات را کرده بود. درمانده و تنها بودم. بغض گلویم رامی فشرد. حاکم شرع پرسید: خودت چه می گویی؟ نمی دانستم چه بگویم و چگونه از خودم دفاع کنم. احساس می کردم، چقدر مظلوم و تنها هستم ... حاکم شرع پرونده را ورق زد. سؤال هایی کرد که اصلاً ربطی به کیفرخواست ها نداشت. در مورد زندگی شخصی ام خیلی کنجکاوی می کرد ... حرفهایش جنبه توهین آمیز به خود گرفته بود ... متوجه شدم به پاسخ ها و دفاع من توجهی ندارد و فهمیدم که تأثیری هم در حکم او ندارد ... دادگاه تمام شد. حال باید منتظر نتیجه آن می ماندم؛ شاید هم ماهها.»^۸

مسئولیت جزایی اطفال

از مواردی که در قانون مدنی در سال ۱۳۶۱ حذف شد و مبهم ماند، سن "رشد" است. یعنی اینکه انسان در چند سالگی رشید می‌شود و قادر است در مال خود تصرف کند و به عنوان فردی "رشید" مسئولیت جزایی داشته باشد. دکتر ناصر کاتوزیان، استاد حقوق مدنی در دانشکده حقوق تهران در این باره می‌گوید:

«با توجه به اینکه غالب مردم در هیجده سالگی به پختگی و رشد می‌رسند و توانایی اداره امور خود را دارند، باید گفت که سن ۱۸ سالگی، سن رشد است. حتا شیخ طوسی در هزار سال قبل، در مورد این قضیه یعنی تعیین سن رشد، اظهار نگرانی کرده بود و من تعجب می‌کنم که چرا ما آن نگرانی را با توجه به وضعیت فعلی جامعه نداشتیم. در هر صورت این ماده‌ی قانونی حذف شد ... نتیجه این شده که الان آن چه در کتابها راجع به سن رشد هست اعمال می‌شود؛ یعنی اگر حالا یک نفر بخواهد حساب بانکی افتتاح کند، شرط داشتن ۱۸ سال ضروری است و یا اگر کسی بخواهد معامله‌ای در محضر انجام دهد، شرط سن ۱۸ سالگی را ملاک قرار می‌دهند.»^۹

آن چه در مصاحبه آقای کاتوزیان مسکوت مانده، چه بسا که دریافت آن به عقل و شعور خواننده واگذار شده، شرط سن در مورد مسئولیت جزایی است که در ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی آمده: «اطفال در صورت ارتکاب جرم مبری از مسئولیت کیفری هستند...» و در تبصره ۲ ذیل آن تأکید می‌شود که «منظور از طفل کسی است که به بلوغ شرعی نرسیده باشد.» بر طبق تبصره ۱ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی که در سال ۱۳۶۱ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید، سن بلوغ شرعی را «در پسر ۱۵ سال تمام قمری و در دختر ۹ سال تمام قمری» تعیین کرده‌اند که خود حکایت از فاجعه‌ای دیگر می‌کند. در جامعه‌ای که شرط لازم برای باز کردن حساب بانکی، رشد قانونی متقاضی و داشتن ۱۸ سال شمسی است، دختر بچه‌ای که سنش به ۹ سال قمری برسد، بنا بر ماده ۴۹ فوق دارای مسئولیت جزایی است؛ و در این هرج و مرج سرکوبگرانه‌ی امور جزایی است که دختر بچه‌ای در برابر طلاب و بازجویان زندان قرار می‌گیرد و مانند بزرگسالان باید جوابگوی اعمالی شود که به

۹- تحول نظام حقوقی پس از انقلاب، نشریه ایران فردا، بهمن و اسفند ۱۳۷۳، ص ۶.

زعم مغزهای علیل، جرم محسوب می شوند و در نتیجه مستوجب شکنجه و زندان و احیاناً اعدام.

"ملی کشی" قانونی

در ماده ی ۱۸ قانون مجازات اسلامی تصریح شده است: «مدت کلیه ی حبس ها از روزی شروع می شود که محکوم علیه به موجب حکم قطعی قابل اجرا، محبوس شده باشد.»

این هم نمونه ای دیگر از هتک شئون و حیثیات انسانی و تجاوزی به اصول اساسی حقوق بشر و دادرسی عادلانه است که در برابر تجاوزات سهمگین روزمره به حق زندگی و جنایات مخوفی که علیه انسانیت انجام شده، تحت الشعاع قرار می گیرد و کمتر کسی، حتا در میان قربانیان این تجاوز، در این باره زبان به شکایت می گشاید. آقای دکتر رضا غفاری در "خاطرات یک زندانی از زندان های جمهوری اسلامی" این مهم را مطرح کرده است:

«... حاکم شرع به هر حال، از همان آغاز بنا را بر این می گذارد که زندانی "دشمن خدا، خلق، اسلام و امام امت است و مزدور و دست نشانده ی امپریالیسم یا اسرائیل و صدام حسین"، یا محارب و طاغی و یاغی و باغی و اتهاماتی از این دست که حکمش قبلاً در کتاب آسمانی آمده است. با گفتن این قبیل جمله ها ادعای نام خوانده می شود ... بعد هم جمع بندی فوری و تمام شد. طی هفده سال صدها هزار زندانی سیاسی و عادی را با چنین پیش زمینه های تثبیت شده به دادگاه ها بردند، متهم کردند و محکوم نمودند و به سلول بازگرداندند یا محکوم به اعدام شدند. همه ی این جریان به اندازه دم کردن یک قوری چای طول نمی کشد. دهها هزار نفر در همین چند دقیقه ها اعدام شدند. عده ای نیز تا ۷۰۰ ضربه شلاق خوردند و بعد اعدام شدند.»

و اضافه می کند:

«اگر کسی محکوم به زندان شود حکم محکومیت مدت زندانی او از روز محاکمه است نه از روز دستگیری. من یک سال و نیم پیش از محاکمه در زندان بودم، اما این مدت زندانیم را به حساب نیاوردند.»

در رژیم سابق به منظور پیشگیری از فعالیتهای آتی زندانیان سیاسی، برخی از زندانیان را پس از خاتمه مدت زندان، آزاد نمی کردند. زندانیان سیاسی، خود نام این اسارت را

"ملی‌کشی" گذارده بودند. اما در رژیم فعلی، این تجاوز هم از لباس "قانون" بی‌نصیب نمانده است، به علاوه به شکلی بی‌پروا تر، توأم با ضدیت و انتقامجویی، صورت تداوم پیدا می‌کند:

«زندانی را اضافه بر مدت نگه می‌دارند. شاید روزی مدرکی علیه او پیدا کنند. مدتها می‌ماند تا کسی به فکر محاکمه بیفتد و محاکمه اش کند. اما ممکن است کار با یک محاکمه‌ی تمام نشود. حتا زمانی که زندانی دارد دوره‌ی زندانی‌اش را می‌گذرانند، گهگاه او را به دادگاه می‌برند تا بار دیگر محاکمه کنند. در واقع حکم قطعی برای دستگاه قضایی ولایت فقیه نیز قطعی به حساب نمی‌آید. بسیاری از همبند‌های من بدین شیوه مدتها در زندان ماندند و دوباره محاکمه شان کردند و باز محکوم شدند. بعضی هم بیدرنگ پس از محاکمه مجدد به جوخه اعدام سپرده شدند.»^{۱۰}

به عنوان یک یادآوری تاریخی، بی‌مناسبت نمی‌دانم که این مطلب را با نقل بخشی از پیام ۸ تیر ۱۳۶۳ کمیته مستقل وکلای ایرانی در تبعید به "کانون وکلای پاریس"، تحت عنوان "ایلغار حقوق انسانی در جمهوری اسلامی ایران" پایان دهم:

«نظام قضایی هر کشور آزاد، برای پیشگیری از خودکامگی نظام سیاسی، نگهبان حکومت قانون است. وکلا عهده‌دار دفاع از این حقوق و قضات عهده‌دار اجرای این حقوق اند. هر دو رده باید در کار خود از استقلالی منضبط برخوردار باشند تا مصون از ایذا و تعقیب، این رسالت خود را ایفا کنند.

دفاع از حقوق انسانی و حق دفاع، حقی منفرد و بسیط در میان مجموعه‌ی حقوق ماهوی بشر نیست و بلکه حقی است فراگیر که رعایت همه‌ی حقوق مختلف فرد را در جامعه تضمین می‌کند. این حق اگر در نظام قضایی کشوری پایمال شود، آن چه از حقوق دیگر بشر که روی کاغذ باشد در لایه‌های سطور سیاه به تباهی می‌رود. این مفاهیم که در نظام ستمشاهی زیر چکمه‌های خونالود دیکتاتوری سرکوب می‌شد، و مردم ایران در برابر این ستم به انقلاب برخاستند تا حقوق انسانی خود

۱۰- "خاطرات یک زندانی از زندان‌های جمهوری اسلامی"، دکتر رضا غفاری، انتشارات آرش، استکهلم، ۱۹۹۸، ص ۲۹۱-۲۹۲.

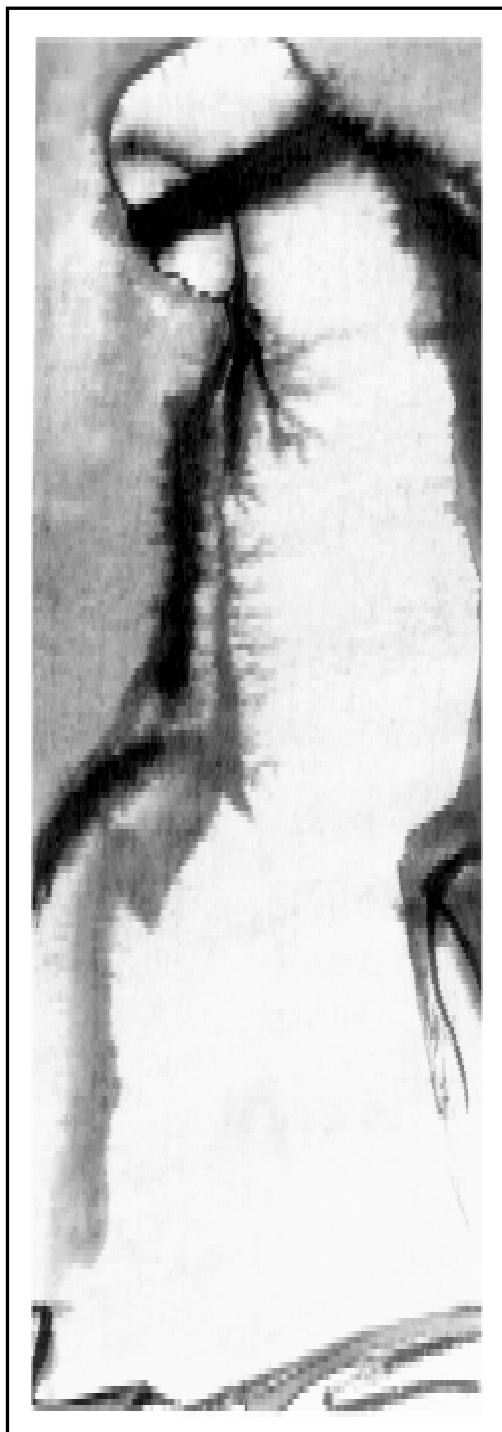
را فراچنگ آورند، اکنون نیز، منتهی به گونه ای دیگر، در چنگال خونبار جمهوری اسلامی خمینی و حکومت ملایان به یغمای مرگ و آتش و وحشت رفته است. رژیم حاکم بر ایران، اکنون کشتارگاه اندیشه و آزادی و زندگی است. واقعیتی روشن که انبوه اسناد، هر روزه، به آوای بلند بازش می گوید: "ما نیم گش ها را تمام گش می کنیم" و "دختر نه ساله و پیر نود ساله برای ما یکسانند و هر کدام که با جمهوری اسلامی ایران مخالفت کند، اعدام می شود". سخنان رسمی حاکم اعظم شرع، رئیس دادگاه انقلاب اسلامی مرکز، آیت الله محمدی گیلانی است که هنوز دو سالی از استقرار سلطه ولایت فقیه نگذشته در روزنامه های حکومت بازگو کردند و در رادیو و تلویزیون حکومت بازخوانند...

در عمل هیچ و کیلی به "دادگاه های" خمینی راه نیافت و محاکمات شتابزده و بی ضابطه، با احکام مرگ و شلاق و زندان انجام می پذیرد.

رژیم جمهوری اسلامی در ایران، با پذیرفتن رسمی "ولایت فقیه" در قانون اساسی، کلیه حقوق دموکراتیک مردم و حاکمیت آنان را نفی کرده است. در سمینار ولایت فقیه که سه سال پیش برگزار شد، یکی از ملایانی که اکنون بر مسند قضا نشسته است موسوی تبریزی، صریحاً گفته است که: "اختیارات ولی امر در محدوده قانون اساسی نیست." به عبارت دیگر که روزمره در دستگاه های تبلیغاتی کشور تکرار می شود، "آخوند حاکم، حاکم بر قانون است."

در اجرای این سیاست، حکومت قشربون، مردم را به مکتبی و غیرمکتبی تقسیم کرده و با اعدام و شکنجه و نقض کلی حقوق بشر، که در گزارش های متعدد سازمان های مختلف جهانی مکرر بازگو شده است، به همه احزاب و گروه های سیاسی و انجمنها و کانونها و سایر نهادهای دموکراتیک یورش برده و یک یک را منحل و مخالف اسلام اعلام کرده است. دادگستری کشور را، با "تصفیه" های وسیع و پیاپی از قضات با صلاحیت تهی کرده و از ملایان و طلبه ها انباشته است. کانون وکلای دادگستری را، صرفاً به دلایل سیاسی-مذهبی، "مکتبی" کرده و صدها تن از وکلا را بی هیچ ضابطه ی حرفه ای یا قانونی، گروه گروه از حرفه بیرون رانده است. چندین تن از قضات و وکلا را، صرفاً به جرم داشتن عقاید سیاسی یا مذهبی مخالف، به مرگ سپرده؛ بسیاری را در زندان ها به بند کشیده

و بسیاری دیگر را از مملکت تارانده است...» ■



دلهره

مهري پشمان